

روایت کرشمکار ریحانه عیدی، کارشناس ارشد علوم قرآن وحديث

منطقه‌ای که نمی‌شناختمش...

همه ما سال‌هاست در تهران زندگی می‌کنیم اما هر بار که گذرمان به یک گوشه‌اش از این ابرو شهر می‌افتد یا داستان‌های شگفت و قهرمان‌های بزرگ و حیرت‌آوری مواجه می‌شویم. یکی از این مناطق، محدوده امامزاده ابا عبدالله یا همان امامزاده عبدالله شهری است.



فضایی زیبا، که در ظاهر، قبرستان است اما با آن درخت‌ها و درختچه‌های دل‌انگیز پیدا کرده است. محوطه‌ای زیبا که در ظاهر، قبرستان، اما سرشار از زندگی است؛ پر است از داستان‌های تاریخی‌ساز و حماسه‌ساز. هزاران هزار داستان همراه با افراد مختلف در خاک این مکان، مدفون شده‌اند. گرچه داستان‌ها هیچ‌گاه مدفون نمی‌شوند اما وقتی سراسری از آنها بگیریم دیگر داستان هم نخواهد بود و کم‌کم به افسانه تبدیل شده و به مرور زمان، از آن افسانه‌ها هم اثری بر جای نخواهد ماند و به فراموشی سپرده خواهند شد. داستان‌هایی که هر یک از آنها برای ما حکم پیشینه فرهنگی، اجتماعی، دینی، ادبی، هنری، سیاسی و... را دارند و در حقیقت، «هویت» ما را تشکیل می‌دهند. هویتی که نباید فراموش شوند. به هیهت... و... برخی از این داستان‌ها هم حکم «هیرت» دارند و برخی هم دل‌را هستند.

مدحوش عظمت امامزاده

وقتی پیش از همه، به شخص جناب «عابدالله حسین بن عبدالله ابیعی» (امامزاده عبدالله) می‌اندیشیم مدحوش این عظمت می‌شوید. عظمتی که نشان از زحمات و سختکوشی امثال این بزرگان دارد در راه اعتلای فکر، اندیشه و فرهنگ مردم فرهنگی که همه ما مدیون این اندیشمندان هستیم. بزرگانی که هم معنویت را به ما هدیه کردند هم مبنای و زمینه‌های زندگی صحیح مادی را برپا نهادند. به تصویر کشیدند، مادی‌ها که آن هر یک از انسان‌ها بدون اتصال به معنویت، رسپن به آن را هدف بگیرند جز ورطه سقوط، مسیر دیگری بر سر راه نخواهند داشت. مادیتی که حتی از جزی‌ترین موضوعات مثل حقوق حیوانات هم فروگذار نکرد و، حرفی‌ن‌ترین مطالب را در همه زمینه‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. الحمدلله...

قبرستانی به وسعت بزرگان تاریخ
الحمدلله که در زمانی پا به عرصه دنیا گذاشتیم که می‌توانیم از برکت زحمت این بزرگان بهره‌مند شویم و از مسیر پُر تاریکی که هر کدام داستان‌های فوق‌العاده‌ای دارند که این گزارش، مجال پرداختن به آنها را ندارد اما امید داریم که در آینده بتوانیم به داستان‌های آنها نیز بپردازیم. بزرگانی چون:

■ **آسید علی مفسر** (ابا عبدالله العظمی سیدعلی حائری: از علما و فرهیختگان بزرگ در زمینه فقه، عرفان، تفسیر و... و شاگردان میرزای شیرازی

■ **عمادالکتب**: از استادان بزرگ خوشنویسی عصر قاجار که ضمن فعالیت‌های مبارزاتی علیه استعمار، نقش بایابی و ابتکاری در تبدیل خوشنویسی از هنر تجملی و اشرافی به یک هنر مردمی داشت.

■ **استاد حسین قزوینی**: از استادان بزرگ نقاشی قهقه‌های قاجار ■ **سیدسئون** (پهلوان سیدابراهیم حسینی): روزشکار که نه تنها پهلوان هم شد و با برام پهلوانی خود، در ششمی سرد و تارک، خواجه‌ای را ز مایلن زیر آواز آلوکی، کاهگانی شنان تاجات داد و با ستون کردن بدن خود به جای ستون آلوکی، به «سید ستون» ملقب شد.

■ **مصطفی دادگان** (مصطفی دیواله): که بعد از سالهایی که عمر خود را صرف بزن‌بهاری کرده بود پس از واقعه‌ای سرانجام از آن زندگی به یاد، نجات پیدا کرد و دامنه زندگی خود را صرف امور خیریه و روضه ابا عبدالله علیه‌السلام کرد.

■ **ادیب پیشاور**: از ادیبای بزرگ که در جوانی به تهران آمد و از سر آمدن این حوزه شد.

■ **دکتر سیدجعفر شهیدی**: استاد بزرگ، از شمنند و متبحر حوزه تاریخ اسلام و ادبیات فارسی.

■ **دکتر عبدالله حسینی**: از اعضای بزرگ و برجسته نهضت آزادی که خدمات زیادی به کشور کرد و برای ارتقا و حرکت رو به جلوی انقلاب، خدمات ثابایی داشت.

■ **شهید** ۱۴ آذر ۱۳۳۲ و در کنار آنها بنوی بارداري که بی‌گناه، همراه اطفالی که در بدن داشت در همان خانه به‌شهادت رسید. و چه داستان‌هایی که این مکان از ایل قشقایی و مقاومت و مقاومتی آنها در دل خود دارد.

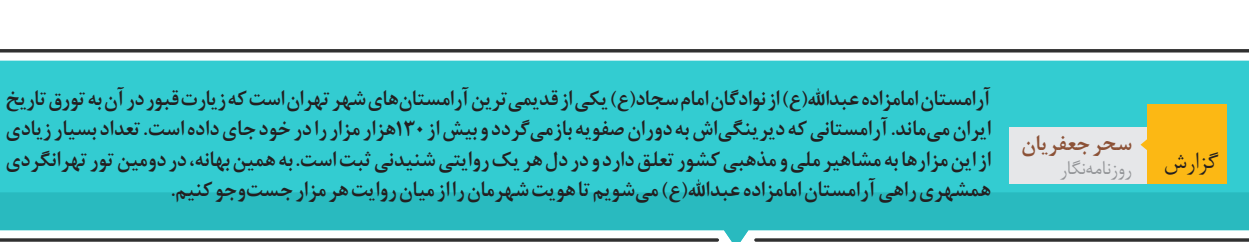
منطقه‌ای که نمی‌شناختمش! اکنون تبدیل شده است به فضایی پر از اندیشه و تفکر، منطقه‌ای که تا دیروز نمی‌شناختمش امروز برابیم تبدیل شده است به یک دوره درس تاریخ، یک یک دوره درس معنویت، یک دوره درس هنر، یک دوره درس سیاست، یک دوره درس مقاومت و من فقط شمه‌ای از آن تجربه کرده‌ام و این می‌اندیشم که سر تا سر این شهر و بلکه این مملکت پر است از منطقه‌ای ناشناخته‌ای که چنین اسطوره‌هایی را در خود جای داده است؛ اسطوره‌هایی که اتفاقاً افسانه نیستند و واقعیتند. بر خود می‌یالم با این پیشینه و با خود می‌اندیشم که چگونه این‌همه درس، چیکدامت را برگیرم و در زندگی و آینده خود و کشورم جاری کنم تا همگی از این بزرگات، تجربیات و زحمات، بهره بیشتری ببریم. به امید شناختن و ارتقا دادن علمی و عملی این افتخارات و عبرت گرفتن از درس‌های این مکان.



روایت تهران

هزار قصه نهفته در یک قبرستان

دومین تور تهرانگردی مدرسه همشهری در آرامستان امامزاده عبدالله(ع) شهری بر گزار شد



آرامستان امامزاده عبدالله(ع) از نوادگان امام سجاده(ع) یکی از قدیمی ترین آرامستان‌های شهر تهران است که زیارت‌تور در آن به تورق تاریخ ایران می‌ماند. آرامستانی که دیرینگی‌اش به دوران صفویه بازمی‌گردد و بیش از ۳۰۰ هزار مزار را در خود جای داده است. تعداد بسیار زیادی ازاین مزارها به مشاهیر ملی و مذهبی کشور تعلق دارد و در دل هر یک روایتی شیدنی پیت است. به همین بهانه، در دومین تور تهرانگردی همشهری راهی آرامستان امامزاده عبدالله(ع) می‌شویم تا هویت شهرمان را از میان روایت هر مزار جست‌وجو کنیم.

از اسماعیل خان صولت‌الدوله تا تیمور تاش

وارد کوچه امامزاده عبدالله(ع) که می‌شویم گنبد و گلدسته آستان نمایان می‌شود. بازدیدکنندگان ضمن عرض سلام و ارا دت، قدم پیش می‌گذارند. ۲ طرف کوچه، آرامگاه‌های خانوادگی قدیمی جای گرفته، آرامگاه‌هایی که اگر نزدیکشان شویم و بزرگ گرفت با هدف سر کوب قدرت‌های محلی یا شاکت‌های کوچک و بزرگ درهای فرسوده‌شان که سال‌ها کلیدی در قفل کهنه‌شان نچرخیده، سر یک بکشمی منوچه گرد فراموشی بر آنها می‌شویم. «حصر الله عدای» ایخانان بزرگ در مراسم تشییع بیکر او، صولت‌الدوله با حکم رضاشاه به زندان افتاد. عمده بعد از حبس، صولت‌الدوله هم در کتخ زندان فوت کرد و او غفر زند داشت که همگی جز یکی از آنها در گوشه و کنار همین آرامستان بزرگ خفته‌اند.

رایه سمت چپ، آرامگاه عبدالجسین تیمورتاش یا همان حضرت اشرف در بار رضاشاه جلب می‌کند و مختصر می‌گوید: «تیمورتاش از پایه گذاران سلطنت پهلوی اول و وزیر مود اعتماددار دیار بود. وزیر مقتدر و فاسد که در فساد اخلاقی او همین بس که در زمان حیات و مدارتش، اغلب زنان به‌ویژه زنان دارای جمال درامان نبودند. متالش هم ماجرای آن را بر خود، بر بار او خریص شده، تیمورتاش در تیزری است که تیمورتاش بعد از اطلاع از بی‌ثباتی و عاشقی شهریار بر بار خود، بر بار او خریص شده، تیمورتاش در جریان ماکرات یا دولت انگلیسی سر موقوفه تخت ایران داشته و تمالیش به همکاری و دوستی با دولت روسیه، گرفتار دسیسه‌های سیاسی شد و رضاشاه نیز صلاح تاج و تختش را در بر کنساری و به زندان افکندن وزیرش دید. داستان تیمورتاش با همه فراز و فرودهایش بالاخره در مهر ۱۳۱۲ و با دستور قتلش به‌دست رضاشاه به پایان رسید». شنیدم این روایت‌ها را در آغاز تور، به بازدیدکنندگان نوبد یک روز هیجان انگیز را می‌دهد.

■ **عمادالکتب**: از استادان بزرگ خوشنویسی عصر قاجار که ضمن فعالیت‌های مبارزاتی علیه استعمار، نقش بایابی و ابتکاری در تبدیل خوشنویسی از هنر تجملی و اشرافی به یک هنر مردمی داشت.

■ **استاد حسین قزوینی**: از استادان بزرگ نقاشی قهقه‌های قاجار ■ **سیدسئون** (پهلوان سیدابراهیم حسینی): روزشکار که نه تنها پهلوان هم شد و با برام پهلوانی خود، در ششمی سرد و تارک، خواجه‌ای را ز مایلن زیر آواز آلوکی، کاهگانی شنان تاجات داد و با ستون کردن بدن خود به جای ستون آلوکی، به «سید ستون» ملقب شد.

■ **مصطفی دادگان** (مصطفی دیواله): که بعد از سالهایی که عمر خود را صرف بزن‌بهاری کرده بود پس از واقعه‌ای سرانجام از آن زندگی به یاد، نجات پیدا کرد و دامنه زندگی خود را صرف امور خیریه و روضه ابا عبدالله علیه‌السلام کرد.

■ **ادیب پیشاور**: از ادیبای بزرگ که در جوانی به تهران آمد و از سر آمدن این حوزه شد.

■ **دکتر سیدجعفر شهیدی**: استاد بزرگ، از شمنند و متبحر حوزه تاریخ اسلام و ادبیات فارسی.

■ **دکتر عبدالله حسینی**: از اعضای بزرگ و برجسته نهضت آزادی که خدمات زیادی به کشور کرد و برای ارتقا و حرکت رو به جلوی انقلاب، خدمات ثابایی داشت.

■ **شهید** ۱۴ آذر ۱۳۳۲ و در کنار آنها بنوی بارداري که بی‌گناه، همراه اطفالی که در بدن داشت در همان خانه به‌شهادت رسید. و چه داستان‌هایی که این مکان از ایل قشقایی و مقاومت و مقاومتی آنها در دل خود دارد. منطقه‌ای که نمی‌شناختمش! اکنون تبدیل شده است به فضایی پر از اندیشه و تفکر، منطقه‌ای که تا دیروز نمی‌شناختمش امروز برابیم تبدیل شده است به یک دوره درس تاریخ، یک یک دوره درس معنویت، یک دوره درس هنر، یک دوره درس سیاست، یک دوره درس مقاومت و من فقط شمه‌ای از آن تجربه کرده‌ام و این می‌اندیشم که سر تا سر این شهر و بلکه این مملکت پر است از منطقه‌ای ناشناخته‌ای که چنین اسطوره‌هایی را در خود جای داده است؛ اسطوره‌هایی که اتفاقاً افسانه نیستند و واقعیتند. بر خود می‌یالم با این پیشینه و با خود می‌اندیشم که چگونه این‌همه درس، چیکدامت را برگیرم و در زندگی و آینده خود و کشورم جاری کنم تا همگی از این بزرگات، تجربیات و زحمات، بهره بیشتری ببریم. به امید شناختن و ارتقا دادن علمی و عملی این افتخارات و عبرت گرفتن از درس‌های این مکان.



هلمشاهلاری

هلمشاهلاری



ادای احترام به یک خاندان بزرگ

حالا وقت آن رسیده است که بازدیدکنندگان آرامستان تاریخی امامزاده عبدالله(ع) از نزدیک آرامگاه خاندان نظام مانی را در متنه‌ای همه سمت راست حیاط مزار زیارت کنند؟ آرامگاهی با نمای آجری و در بخش‌هایی با سیمان سفید که بیش از ۱۰۰ مزار را در خود جای داده است. یکی از بازدیدکنندگان می‌پرسد: «این خاندان با مدرس، مسجد و بیمارستان موقوفی نظام مانی ارتباطی دارد؟» شهیدی، سری به نشانه تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید: «این خاندان وفقه‌های بزرگ و بسیاری در تهران انجام داده‌اند. آرامگاه خاندان نظام مانی از ۲ بخش تشکیل شده که یک بخش آن در دوره قاجار و بخش دیگری در دوره پهلوی بنا شده است. حسین قلی خان نظام‌السلطنه مانی نخست‌وزیر دوره‌های ناصر، مظفری و محمدعلی شاه است. لقب نظام‌السلطنه در این خاندان موروثی شد و در نهایت این لقب رسید به محمدعلی خان نظام مانی که در دوره پهلوی دوم ستاور و وزیر دادگستری بود. اغلب موقوفات این خاندان را می‌توانیم در محله‌های غربی تهران ببینیم.»

روایت تهران

راز تدفین عارف در سراب

با قدم گذاشتن بر حیاط مزار آستان مبارک، حجت‌الاسلام «حسین کاظمزاده»، عضو خانه طلاب جوان، جمعیت بازدیدکنندگان را به سمت راست و سوی آرامگاهی که سر درش تابلوی «خاندان ناصری» نصب است، هدایت می‌کند. آرامگاهی با ۲ اتاق ورودی، دیوارهای سفید، سقفی بلند و تابلوی عکس‌های قدیمی، اینجا از معدود آرامگاه‌های آرامستان است که مزارهایش در سرداب قرار دارند. برای همین بازدیدکنندگان از پلکانی کوچک و آجری، خود را به سردای کوچکی می‌سانند. جایی که قرار است در آن، مزار ایتالله سیدعلی حائری ملقب به سیدعلی مفسر را زیارت کنند و روایت‌هایی از ایسن عالم عامل و فقیه عارف بشنوند. کاظمزاده پیش می‌رود و بازدیدکنندگان کنجکاو نیز در پس او، خود را از راهرویی پارک به مرکز سراب با سقفی گنبدی و کوتاه می‌سانند. ابتدا، یکی از خادمان آرامگاه سخن می‌گوید: «شاید پرسید چرا سیدعلی مفسر در آرامگاه خاندان ناصری (یکی از عطر فروشان بازار تهران) دفن شده‌اند. قصه‌اش یازمی‌گردد به زمانی که سیدعلی مفسر بعد از رحلت استادش یعنی ایتالله میرزا حسن شیرازی از کربلا به تهران مهاجرت می‌کنند و در مسجد جامع، بنای برگزاری جلسات تفسیر قرآن و تعلیم می‌گذارند. یکی از کسانی که پای منبر و در درسش می‌نشیند همین اسماعیل ناصری بود. حاج اسماعیل ناصری، چنانا شیفته علم و کرامات اسیدعلی مفسر شده بود که به اصرار از ایشان می‌خواهند اجازه دهند بعد از رحلت‌شان

قبرستان تیغوسی‌ها

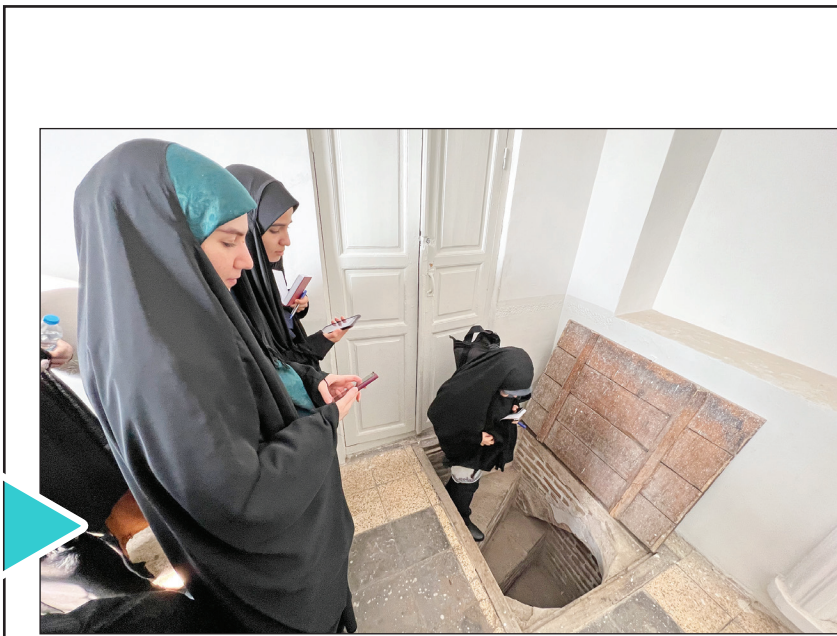
قبرستان تیغوسی‌ها که مربوط به دهه ۴۰ شمسی است در حیاط قدیمی این آرامستان قرار دارد. قبرستانی ملو از قبوری که تنگ هم ردیف شده‌اند و عبارت «مرگ بر اثر تیغوس» روی سنگ بسیاری از آنها تراشیده شده است. برای دسترسی به این قسمت از آرامستان باید از میان دره‌هایی فرسوده که در انتهای حیاط اصلی قرار گرفته‌اند، عبور کرد. شهیدی با نگاهی به اطراف می‌گوید: «اول دهه ۴۰ با وقوع جنگ جهانی دوم به رغم اعلام بی‌طرفی ایران، نیروهای انگلیس و شوروی وارد ایران شدند. مدتی بعد با آوارگی لهستانی‌ها و مهاجرت آنها به ایران به شرایط قطعی و کمبود مواد غذایی اضافه شد و از میان آن بیماری تیغوس همه‌گیر شد. بیماری‌ای که آن

پهلوانی که ستون شد

روایت پهلوان سیدابراهیم حسینی، شاگرد سیدحسن شجاعت (سیدحسین رزاق) هم شنیدنی است. مزارش کمی پس آستان امامزاده قرار دارد. سیدمحمدحسین، از قدیمی‌های شهری عرف می‌کند: «به ۴۰ دیسبل پهلوان ابراهیم پس همان سیدستون، به شهرت رسید. یک به خاک رفت پشت یکی از اراقل مدعی محله و دیگری ماجرای نیمه شب یکی از شب‌های ماه رمضان شبی که سیدابراهیم در کوچه می‌رفت و صدای فرور بختن آوار به گوشش رسید. به محل صدا نزدیک شد و دید که تیرک چوبی طاق آلوکی محقر در حال شکستن است و زنی همراه با فرزندانش در آلوک گرفتار مانده‌اند. سیدابراهیم با به زیر طاق رفت تا بیشتر فرو بختن آن جلوگیری کند. چند مرتبه‌ای هم فرساید ز و طلب کمک کرد اما آن وقت پای از کرسی خبر نشد. چندین ساعت گذشت و شاهانه‌اش سر سسگینی طاق زخمی شد. تا اینکه نزدیک آنان صبح موشن از کوچه گذر کرد و به کمک آمد. از آن شب به بعد را سیدستون نامیدند.»

نقاشی قهوه‌خانه‌ای و اصلاحات اجتماعی

حسین قوئلر آقاسی، هنر مند زمان عرصه نقاشی قهوه‌خانه‌ای با رویکرد مذهبی و ملی است که بازدیدکنندگان بر سر مزارش حاضر شده‌اند. حدادی، کوتاه می‌گوید: «هنر نقاشی پرده داشت که در آن کاشی و قلمدان نقش می‌زد. تابلوهایی هم برای ناصرالدین شاه کشید و ششمال از دوره صفوی جان گرفت و در دوره قاجار به اوج رسید که استاد قوئلر آقاسی از تأثیر گذاران آن محبوب می‌شود. استاد نشان می‌دهد او نقش عمده‌ای در گسترش



به امام عصر (عج) کرد و عری کرد چرا شیخ مرتضی زاده به دیدار ما نمی‌آید و امام عصر (عج) پاسخ داده بود او مشغول کاری است که نمی‌تواند بیاید و من به جای او به توس رده‌ام. مرحوم حق شناس می‌گفت من در عالم روایا این شخصیت را دیدم بالا منبر و به من گفتند تحت تعلیم او باش و فردایش ایشان را دیدم در همان وضعیت و اینگونه شد که تا آخر عمرش مرا تحت تعلیم و تربیت خود قرار داد.

به آرامگاه خانوادگی او دفن شوند». علی‌شهیدی در این حدایت صحبت‌های خادم می‌گوید: «در زمان‌های قدیم رسم بود که از ائمه‌اندان عالمان و فقه‌ای زمان به نشانه احترام و کسب افتخار، معنوی، پیکر عالمان و فقها را در آرامگاه‌های خانوادگی خود دفن کنند». داستان زیارت قبر این عالم شیعه توسط امام عصر(عج) به همراه کریم پینهدور هم مشهور است. در آنجا کریم پینهدور تعریف می‌کند که سیدعلی مفسر از قبر سرباورد. ادای احترام

سال‌ها می‌گفتند سوغات فرنگی‌هاست و بساط شادی عبور نوزاد ۱۳۳۲ تهرانی‌ها را برپید. تهرانی‌ها نیز ترس ابتلا به این بیماری را خاتمه بیرون نمی‌امند و با کسی معاشرت نمی‌کردند. با این حال بیماری ترغافات فراوانی داشت که گسترده‌گی این قبرستان، به نوعی گواه آن است. به میانه قبرستان تیغوسی‌ها که می‌رسیم، شهیدی به مزار دکتر عبدالله حامدی اشاره می‌کند و ادامه می‌دهد: «کثر حامدی از بینندگان سرمسازی را می‌ت که در دوران شیوع تیغوس، دست از طبابت برداشت و برانجام در سال ۱۳۳۲ بر اثر ابتلا به همین بیماری فوت می‌کند. بسیاری از او به‌عنوان نخستین شهید سلامت یاد می‌کنند.»

روایت پهلوان سیدابراهیم حسینی، شاگرد سیدحسن شجاعت (سیدحسین رزاق) هم شنیدنی است. مزارش کمی پس آستان امامزاده قرار دارد. سیدمحمدحسین، از قدیمی‌های شهری عرف می‌کند: «به ۴۰ دیسبل پهلوان ابراهیم پس همان سیدستون، به شهرت رسید. یک به خاک رفت پشت یکی از اراقل مدعی محله و دیگری ماجرای نیمه شب یکی از شب‌های ماه رمضان شبی که سیدابراهیم در کوچه می‌رفت و صدای فرور بختن آوار به گوشش رسید. به محل صدا نزدیک شد و دید که تیرک چوبی طاق آلوکی محقر در حال شکستن است و زنی همراه با فرزندانش در آلوک گرفتار مانده‌اند. سیدابراهیم با به زیر طاق رفت تا بیشتر فرو بختن آن جلوگیری کند. چند مرتبه‌ای هم فرساید ز و طلب کمک کرد اما آن وقت پای از کرسی خبر نشد. چندین ساعت گذشت و شاهانه‌اش سر سسگینی طاق زخمی شد. تا اینکه نزدیک آنان صبح موشن از کوچه گذر کرد و به کمک آمد. از آن شب به بعد را سیدستون نامیدند.»

حسین قوئلر آقاسی، هنر مند زمان عرصه نقاشی قهوه‌خانه‌ای با رویکرد مذهبی و ملی است که بازدیدکنندگان بر سر مزارش حاضر شده‌اند. حدادی، کوتاه می‌گوید: «هنر نقاشی پرده داشت که در آن کاشی و قلمدان نقش می‌زد. تابلوهایی هم برای ناصرالدین شاه کشید و ششمال از دوره صفوی جان گرفت و در دوره قاجار به اوج رسید که استاد قوئلر آقاسی از تأثیر گذاران آن محبوب می‌شود. استاد نشان می‌دهد او نقش عمده‌ای در گسترش



«هیرزا محمدحسین سیفی قزوینی» ملقب به عمادالکتاب، از استادان شهریر هنر خوشنویسی و خط نستعلیق در حدود ۱۰۰ سال قبل است که شیوه خاص میرزا محمد رضا کایر را در خوشنویسی گسترش داد. او آخرین حلقه از زنجیره آستان قدیم خوشنویسی است که این هنر را به خوشنویسان معاصر انتقال داده است. میرزا محمدحسین سال ۱۲۷۱ در خلیان ناصر خسرو تهران یک آموزشگاه خوشنویسی را بنا دس. مسجد و بیمارستان موقوفی نظام مانی ارتباطی دارد؟» شهیدی، سری به نشانه تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید: «این خاندان وفقه‌های بزرگ و بسیاری در تهران انجام داده‌اند. آرامگاه خاندان نظام مانی از ۲ بخش تشکیل شده که یک بخش آن در دوره قاجار و بخش دیگری در دوره پهلوی بنا شده است. حسین قلی خان نظام‌السلطنه مانی نخست‌وزیر دوره‌های ناصر، مظفری و محمدعلی شاه است. لقب نظام‌السلطنه در این خاندان موروثی شد و در نهایت این لقب رسید به محمدعلی خان نظام مانی که در دوره پهلوی دوم ستاور و وزیر دادگستری بود. اغلب موقوفات این خاندان را می‌توانیم در محله‌های غربی تهران ببینیم.»

حسین قوئلر آقاسی، هنر مند زمان عرصه نقاشی قهوه‌خانه‌ای با رویکرد مذهبی و ملی است که بازدیدکنندگان بر سر مزارش حاضر شده‌اند. حدادی، کوتاه می‌گوید: «هنر نقاشی پرده داشت که در آن کاشی و قلمدان نقش می‌زد. تابلوهایی هم برای ناصرالدین شاه کشید و ششمال از دوره صفوی جان گرفت و در دوره قاجار به اوج رسید که استاد قوئلر آقاسی از تأثیر گذاران آن محبوب می‌شود. استاد نشان می‌دهد او نقش عمده‌ای در گسترش

روایت کرشمکار زهرا اساحت حسینی

گنجی نهان در شهری

امروز بخشیه بود. می‌گویند بخشینه‌ها زیارت اهل قبور، ثواب دارد اما امروز آمده بودیم آرامستان امامزاده عبدالله(ع) نه فقط برای زیارت امامزاده یا اهل قبور، امروز یک روز ویژه بود برای من و خانواده‌ام. برای شناختن هویت شهرم.

تور تهران گردی هم حکایتی دارد. آدم را جاهلی می‌برد که اصلا به میخبله ات هم حضور نمی‌کند چه خبر است. فکر می‌کردیم بعد از زیارت امامزاده، قرار است قبر چند شخصیت مهم دوره قاجار و پهلوی را ببینیم.

با چچه‌ها آمدیم، کلی خوراکی و نوب و چیتل و نان بازی نشستی آوردن بودم که میاد چچه‌ها خسته شوند و بهانه بگیرند، البته با کلی لباس گرم. نمی‌دانستم قرار است یک کتابچه تاریخ بخشونیم.

دیدن شجره نله امامزاده همیشه برایم جالب بوده، به‌خاطر نزدیکی زماشتان با زمان حضور امام(ع)، اما برای ملموس شدن، امروز پرسشانی را دیدم که فاصله زمانی زندگی‌شان با زمان زندگی من همان قدر دور است که امامزاده‌ها و امامان.



این برابم خیلیس لمس بود. قبر قبر که‌دم را که می‌دیدم و روایت‌شان را که می‌شنیدم گویی آنها می‌بینم که چه می‌کنند، از قبرستان تخت فولاد چیزهایی شنیده‌بودم، حرم حضرت عاقله(علیهم‌العه) هم رفته بودم و دیده‌چشم‌ور عملی‌ای بزرگی را که اطراف حرم دفن هستند اما به چشم خود شخصیت‌های معروفی را که فقط نامشان را در کتاب‌های تاریخ دیده‌بودم و روایت‌هایشان از شنیده‌بودم از خوب و بد بزرگ و کوچک، ظلم و وظلکم بر جای کار هم ندیده‌بودم.

همان اول سخن بزرگ، رومیزی امامزاده، قبر ۷ شهید جوان مدافع حرم بود. جوان جوان، اقتدر حرم که همسرم پرسید تاریخ کولشدان از درست می‌گویم؟ اما درست خولدی، خیلی از شب‌های مدافع حرم زیر ۱۵ سال هستند.

دور تا دور صحن، هم‌قبرهای خواب‌گذاشتی است که نشان از قدمت آرامستان می‌دهد. برایم جالب بود که در نشان از این مقبره‌های شوی، هم فقط اختلافاتی که چند تا قبر باشد، بلکه داخل سرداب... نمی‌دانم چرا قدیم رسم بوده مرده را در سرداب دفن می‌کردند. یک زیرزمین تنگ و تاریک با سقف‌های گندنی و کوتاه و پله‌های بلند و خطرناک. نگران بچه‌ها بودم که چطور از پله‌ها پایین بیایند. من ترجیح می‌دادم اصلاً بچه‌ها از این پله‌های خطرناک پایین نیایند. ولی وقتی فهمیدم آنجا کجاست خدا را

شکر کردم که همسر تک یک بچه‌ها داخل سرداب برد. آیتالله سیدعلی حائری معروف به آقا سیدعلی مفسر از آن علمایی بودند که با ورودشان به یک شهر، شکل تغییر نمی‌کند. از جلسات تفسیر قرآن که در مسجد برای طلبه و بازاری‌ها تشکیل دادند تا سر و سامان دادن به جلسات روضه خاکی، خلاصه اقتدر بزرگ که بعد از وفاتش یکی از علما به همراه آقا صاحب‌الزمان سر مزار ایشان حاضر شده‌اند، در سرداب قدمگاه افتاد.

بعد از نماز ظهر و عصر، نهمین پای صحبت توبیت امامزاده بچه‌ها خسته بودند. یکی‌شان رفت پشت جمعیت یواشکی چربی زد. دو تا کوچک‌ها هم بازی می‌کردند و البته بیشتر سر به سر هم می‌گذاشتند و من مرتب مشغول ساکت کردن آنها بودم. اما صحبت‌های حاج علی‌قلی رضایی اقتدر جذاب بود که بر سر بزرگ را سرا گوش کرده‌بود. از تاریخ زندگی خود امامزاده عبدالله تا خاکی خلاصه اقتدر بزرگ که بعد از وفاتش یکی از علما به همراه آقا صاحب‌الزمان سر مزار ایشان حاضر شده‌اند، در سرداب قدمگاه افتاد.

بعد از نماز ظهر و عصر، نهمین پای صحبت توبیت امامزاده بچه‌ها خسته بودند. یکی‌شان رفت پشت جمعیت یواشکی چربی زد. دو تا کوچک‌ها هم بازی می‌کردند و البته بیشتر سر به سر هم می‌گذاشتند و من مرتب مشغول ساکت کردن آنها بودم. اما صحبت‌های حاج علی‌قلی رضایی اقتدر جذاب بود که بر سر بزرگ را سرا گوش کرده‌بود. از تاریخ زندگی خود امامزاده عبدالله تا خاکی خلاصه اقتدر بزرگ که بعد از وفاتش یکی از علما به همراه آقا صاحب‌الزمان سر مزار ایشان حاضر شده‌اند، در سرداب قدمگاه افتاد.

چندر خوب شد، احساس می‌کنم یک گنج پیدا کرده‌ام. نزدیک حرم حضرت عبدالله عظیم.

میر که قبرستان بود طوری که اگر مجبور می‌شدی یکی از بچه‌ها را بروی سرویس بهداشتی، باید کلی میگشتی تا تابینی کاروان کجا رفته و در کدام گوشه این آرامستان، بزرگی از تاریخ تهران و ایران یکی اقرب اخیر را ورق زده است. خدا را شکر که بر سر بزرگ صحبت‌های راضی‌های کاروان را ضبط کرد و چیزی از دست نادم.

ادم‌های مهمی که فقط در کتاب‌ها بودند، حالا اسمشان را که روی یک تک سنگ قبر می‌خواند، تک‌تک جلوی چشم‌ام ظاهر می‌شدند.

از زیبایی‌های این سفر چند ساعته زیارت قبر ایتالله جعفر شهیدی بود. وقتی روی از گفته‌های ایشان می‌گویند صدای‌شان با این لهجه زیبا و دلنشین در گوشم طنین انداز می‌شد. بعضی قسمت‌های قبرستان لگرا تعمیر شده‌بود اما قسمتی از آن به شکل قدیمی و دست‌نخورده باقی مانده بود. از جمله قبرستان تیغوسی‌ها که در ۱۳۳۲ با آن داستان غریب‌گیزشان.

از عالم، هنرمند، رجل سیاسی، خطاط، نقاش، همه در کنار هم (رسیده بودند اما بعضی قبرهای را در آستانه نابودی نمی‌دانم چرا دیدن قبر یک کلاز زندگی‌اش را خوانده‌ای مثل دیدن یک انشای قدیمی دلنشین است، انگار با وا‌سنی داری و مدتی در زمان زندگی کردی. کاش بیشتر مراقب قبرها و داستان‌هایشان باشم. اگر این قبرها از بین نروند شاید کسی دیگر داستان سئون را نشنود. شاید دیگر یکی این پهلوان باستانی کار شهر را به یاد نیاورد که یک شب صبح سئون شده بود برای خله آچمه بنیم. داستان از خود کشندگی و زور زدن کار شیم، ورزشی که با غیرت و معرفت عجین است.

با مرحوم حبیب‌ان نقاشی و نقالی که هنر همه‌گویی و نقاشی‌اش را صد تا قبلتر و سرال عاشوری‌اش می‌کرد برای بچه‌ها.

کاش مادر خوبی باشم. مادر خوب، فقط یک کلاه لباس گرم و خوراکی و جای خواب، روزنش اسگر فرزندانه نماند. در چه شهری زندگی می‌کنند، اگر ندانند ساکنان دو سه قرن گذشته‌اند، حق مادری ادا نکرد دام. خود بخوانم، بفهمم، قدر بدانم و بگویم برای فرزندم. کاش مادر خوبی باشم.